

شاه و جزایر سه گانه

استعمار در خاور میانه، نخست از خلیج فارس سر برآورد. امپریالیسم با استقرار در دریای هند و خلیج فارس سلطه فلاتک آفر خود را بر کشورهای خاور میانه و آسیای میانه گسترده. هر اقدام و هر جنبش استقلال طلبانه ایران با توب های کشتیهای جنگی انگلیس تهدید شد. همین کشتی ها با مشروطیت ایران در افتادند؛ همین کشتی ها در روزگار نهضت ملی کردن گشتند و وقت و حکومت دکتر ممدق به پشتیبانی از سیاست امپریالیست در آبادان پهلوی گرفتند. خلیج فارس کلنگه خاور میانه است و تا وقتی که دست امپریالیستها، بهرینگی و با هردستگسی، بر این کلنگه است نفس آزاد بر مردم حرام است.

خلیج فارس دریای نفت است؛ از آبادان تا کویت و بحرین. از بلوچستان تا ساحل ابوظبی و جزیره تنب همه جا طلای سیاه خوابیده است.

عظمت ذخائر و ارزانی نفت خلیج فارس این منطقه را بصورت ایدئال غارتگری امپریالیستها در آورده است.

خلیج فارس فقط منبع سرشار نفت نیست بلکه شاهراه حمل نفت خاور میانه است. قسمت عمده نفتی که در ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی، شیخ نشینان استخراج میشود از این راه بیزارهای امپریالیستها سرازیر میگردد. خلیج فارس یکی از شریان های حیاتی انحصارهای نفتی امپریالیستی است.

تاسیسات عظیم بارگری که امپریالیست ها در کناره های خلیج فارس و بیزه در جزیره خارك بوجود آوردند بمنزله ششمین آنهاست.

محمد رضا شاه در یکی از مصاحبه های اخیر گفت: "باین نکته نیز توجه داریم که نقاط استراتژیک بدست آدم های ناپایب نیفتد که ممکن است با چند قایق و موشک کشتی های بزرگ نفتکش را غرق کنند" (کیهان ۲۸ ص ۴۰). بعبارت دیگر: نقاط استراتژیک باید مانند گذشته در دست آنهاست باشد که نفتها غارتی را صحیح و سالم بمقاصد راهزنان امپریالیستی هدایت کنند. در اینجا محمد رضا شاه بعنوان مابستر امپریالیستها سخن میگوید. روی می افزاید: "در خارك با اسکله ای که ما (یعنی کسریسیم غارتگران نفت و بیزه خواران آنها- توفان) میسازیم کشتی های ۱۰ هزار تنی پهلوی میگیرند و شما تصور کنید که اگر در خلیج فارس که زیاد هم عمیق و بزرگ نیست یک کشتی باین بزرگی غرق شود برای چند سال آبهای خلیج فارس آلوده خواهد شد" (همانجا).

اما خلیج فارس فقط منبع نفت، شاهراه نفت و کینگاه امپریالیست ها نیست. کانون خلفای رنج دیده و بیپاخاسته است. رشته پیوند آنهاست. هنوز گرمای نهضت های توده ملی ایران پیش از کودتای ۲۸ مرداد از تن خلیج فارس بیرون نرفته است. شعله مبارزه قهرمانانه خلق فلسطین بر آب های اوپرتوی افکند. آشنفشان ظفار در دامن او است. در چنین محیطی چگونه نفتخواران امپریالیست میتوانستند اینها داشته باشند؟

یکی از روزنامه های "محرم اسرار" نوشت: "توفان ها و گردباد های دیلماسی و افکار تند و افراطی از جانب بیمن و ظفار مدتی است میوزد. آیا نباید تصور کرد که این وزش تند باد در خلیج فارس گرداب و کولاک ایجاد خواهد نمود و موجب تجمع و تمرکز ابرهای تیره آبهتن حوادث بر فراز آبهای گرم و شور و لایورگون این دریای بسته گردد؟" (روزنامه بیک خسته و آبان)، محمد رضا شاه در مصاحبه ای گفت: "باید اعتراف کرد که در نقطه خلیج فارس علائق از رخنه فعالیت های مائوئی وجود دارد" (اطلاعات ۴ خرداد ۱۳۴۹).

و در همان موقع چند هیئت نظامی به انارات خلیج فرستادند بقول روزنامه الحوادث چاپ بیروت. بقیه در صفحه ۲

تجاوز هند

وحشیانه سرکوب میکنم، همین دولت که پیوسته توسل به آرا عمومی را برای حل مسئله کشمیر رد کرد و در آغاز امسال نیزه این عنوان که کشمیر جز لاینفک هند است توسل به رفرا نام را در این ایالت شروع ساخت، بیکار بنگر "حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش" افتاده و عجیبتر آنکه بخاطر تحقق آن برای خلق بنگال شرقی با پاکستان بیچنگ خونینی دست زده است؟ در واقع اینها همه بهانه است برای آنکه وحدت پاکستان را بهم بریزد و پاکستان شرقی را برای مانورهای ضد انقلابی آمریکا و شوروی بصورت دولت جداگانه ای در آورد.

مسئله بنگال شرقی مسئله داخلی کشور پاکستان است و هیچ دولت دیگری بهیچ بهانه ای حق ندارد در امور داخلی این کشور مداخله کند. مسئله پناهندگان بنگال که خود دولت هند موجد آنست باید از طریق مذاکرات میان دو دولت هند و پاکستان حل و فصل گردد.

البته در اینجا صحبت بر سر خصالت و ماهیت دولت پاکستان نیست. دولت پاکستان دولت طبقه قوتو الهی ارتقا است که توده های وسیع دهقانان و کارگران گرمس و محروم و بیسواد را به بدترین شکلی استثمار میکند. از این لحاظ نمی توان از دولت پاکستان به مثابه دولتی مترقی یا حتی ضد امپریالیست نام برد. معذک باید توجه داشت که دولت پاکستان بعلمت اختلاف در برینه خود با دولت بیروند، تجاوزکار و توسعه طلب هند که همیشه در احاطه تحریف دولت پاکستان میکوشد مدتی است در سیاست خارجی خود تا حدودی روش بیطرفی در پیش گرفته است؛ با دولت جمهوری تودهای چین از در دوستی در آمده، نماینده رسمی خود را از پیمان جنوب شرقی آسیا بیرون کشیده، در تضعیف پیمان نظامی بغداد نقشی بازی کرده است و در سیال گذشته پیشنهاد شوروی را در مورد "امنیت جمعی آسیا" که هدفش تقویت نیروهای ارتجاعی و ضد انقلابی در مقابل چین تودهای است عقیم گذارد. اینها همه واقعاتی است که نمیتوان آنها را نادیده گرفت. اکنون دولت هائی پیدا شده اند که میخواهند بقیه در صفحه ۳

ارتجاع افسارگسیخته هند سرانجام جنگ تجاوزکارانه ای را که از مدتها پیش در صحنه سیاست تدارک آنرا میدید آغاز کرد. هدف تجاوز هند امروز بر هیچکس پوشیده نیست و با هیچ پویشی از قاشق "عواطف انسانی" یا شعارهای با ظاهر مترقی نمیتوان بر روی آن پرده افکند. دولت ارتجاعی و توسعه طلب هند - هتا دولتی که ملین نیروی سوم میخواندند و سریش خلق های دیگر من شمرده اند، همان دولتی که روزیونیت ها زمانی نمونه "راه رشد غیر سرمایه داری" مینمایاندند، همان دولتی که امروز علی رغم واقعات خود را عوامفریبانه هنوز هم دولتی "غیر متعصب" اعلام میدارد. آری دولت هند در طول قریب یک ربع قرن که از حیات آن میگردد پیوسته در پی آن بوده است که سرزمینهای کشورهای همسایه را از طریق جنگ و تجاوز ضمیمه خود سازد و برای الحاق سرزمینهای دیگران تاکنون پنج بار به جنگ و تجاوز دست زده است. دولت هند در ۱۹۴۸ ایالت حیدرآباد و در ۱۹۴۹ ایالت کشمیر را بخود ملحق ساخت؛ در ۱۹۶۲ با پشتیبانی ریزیونیت های شوروی بخاک چین تودهای حمله کرد تا سرزمینهای از این کشور را تصرف در آورد ولی این پارتیجادی وی بدون کفر نماند و آنچنان درسی آموخت که هرگز از یاد نخواهد برد. در ۱۹۶۵ بار دیگر بر سر کشمیر با پاکستان بیچنگ پرداخت و اکنون نیز با گستاخی شگفت انگیزی میخواهد پاکستان را تجزیه کند و بخش شرقی آنرا زیر نفوذ و سلطه خود درآورد و در این جنگ تجاوزکارانه خود از پشتیبانی امپریالیسم آمریکا و سویال امپریالیسم شوروی برخوردار است.

دولت هند میکشد این تجاوز آشکار خود را با "احساسات بشر دوستانه" نسبت به ده میلیون پناهندگان پاکستانی یا با تظاهر به اصل "حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش" و "آزادی خلق بنگال" بپوشاند. اما چگونه میتوان باور داشت که دولتی که پانصد میلیون سکه خود را همچنان در حال گرسنگی و مرگ نگاه داشته بیکار بنگر مصائب پناهندگان پاکستانی بگذرد که خود بدون هند کشانیده است؟ چگونه همین دولت هند که هرگز بخیرخواه خلق بنگال غریب را بخاطر آزادی با زور اسلحه

مبارزه مسلحانه و توده های خلق

کرد. جریان مذکور چنین است: پیش آهنگان به اعمال قدرت انقلابی میپردازند، طبیعتاً سلطه پلیس خشن تر میشود و چهره او قاشق تر میگردد، بالنتیجه نیروهای مارکسیستی - لنینیستی بیکدیگر نزدیک میشوند و توده ها مبارزه روی می آورند طبقه کارگر هم مبارزه روی می آورد و سپس در چنین شرایطی حزب طبقه کارگر تشکیل میشود. (از ص ۲۱ تا ۲۴)

چنانکه می بینیم در اینجا کار سیاسی و تودهای فراموش شده است. گویا اقدام قهرمانان و شدت عمل پلیس برای نزدیکی مارکسیست - لنینیست ها بیکدیگر و جلب طبقه کارگر و سایر توده های زحمتکش کافی است. از حزب سیاسی هم خبری نیست. چه ارگانی باید عملیات قهرآمیز را رهبری کند، هدف عملیات را با اطلاع توده مردم برساند و آنها را بعمل برانگیزد، معلوم نیست. در واقع مبارزه توده ها و حتی تشکیل حزب طبقه کارگر بصورت جریانی خودجوش تلقی شده است. ماهیت "گروه" هم روشن نیست و بذکر صفت مارکسیست لنینیست قناعت ورزیده اند. این گروه بر اساس کدام توافق گرد هم آمده و چه راهی خلق ایران عرضه میدارد. . . . لب مطلب بزبان ساده اینست: ما میرویم، توده ها بدینال خواهند آمد.

رساله "صورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" نسبت به امیر پرورسز پیوسان است، قهرمانی که آگاهانند راه سعادت خلق جان داد و نامش جاودانه گرامی است. این رساله چنانکه از عنوانش پیداست کوششی است در رتأ افراد گروههایی که بنام و بخاطر مبارزه گرد هم آمده اند ولی در شرایط تسلط سازمان امنیت بقا، خود را هدف ساخته و مبارزه و انقلاب را از نظر دور داشته اند. در رساله توضیح داده میشود که اگر این گونه افراد و گروهها به تسلیم طلبی و سرانجام باحلال طلبی خواهد انجامید. این رساله ندائی است بخلق ایران که قهر ضد انقلابی رژیم محمد رضا شاه را با قهر انقلابی پاسخ گویند، و این ندای مقدس - بخصوص که از گلو انقلابی پاکباز شهیدی بیرون آمده است - بدون تردید در میان خلق ایران بی انعکاس نخواهد ماند.

فکر مبارزه مسلحانه بویژه در سال های اخیر در انقلاب ایران رسوخ کرده و عملیات مسلحانه بتازگی در کشور آغاز شده است. از این جهت عجیب نیست اگر رساله "صورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" خانی از انتباهاتی نباشد. خود رفیق شهید بنابر مقدمه رساله اش - "اعتقاد داشت باید به گسترش این مقاله مبارزه نمود و حتی در بعضی از زمینهها تغییراتی داد".

پایه رساله بر آنست که برای آنکه پرلناریا به مبارزه کشانده شود در شرایط کنونی اختیاقی آور ایران نخست باید "سلطه مطلق دشمن" را از طریق رد گیری های مسلحانه با نیروهای انتظامی دولتی، در هم شکست و این کار بفرعده "پیش آهنگان انقلابی" است. این "پیش آهنگان انقلابی" کیانند؟ در رساله پاسخی داده نشده است، ولی چون از قهوی کلام روشن است که کارگر و دهقان نیستند بناچار روشن - فکرا نند، "جمعی کوچک" اند که "رهائی طبقه کارگر" را آغاز کرده اند (ص ۱۸) و عقیده دارند که حزب طبقه کارگر در طی حریانی طولانی بوجود خواهد آمد و آنگاه مبارزه را رهبری خواهد

ولی معقیده ما مبارزه مسلحانه بدون حزب سیاسی نمیتواند به پیروزی نائل آید، آگاهی توده ها با شرکت خود آنها در مبارزه حاصل خواهد شد، عملیات قهرآمیز اگر با کار منظم در بین توده ها نیامیزد و بر فعالیت سیاسی مبتنی نباشد بی ثمر خواهد ماند. تشکیل حزب سیاسی طبقه کارگر میدا گیه مبارزات مارکسیست - لنینیست ها است.

بسیار نیکو است که قهرمانی خلق فلسطین در مبارزه بر علیه امپریالیسم و صهیونیسم به خلق ایران الهام می بخشد. ولی نباید فراموش کرد که یکی از غلغل ناگاهی هائی که نصیب جنبش رهایی بخش خلق فلسطین میشود فقدان حزب مارکسیستی لنینیستی است. انقلابیون ایران باید از این تجربه پند بگیرند و نقش حزب طبقه کارگر را از نخستین بقیه در صفحه ۳

حملات سراسیمه وار رژیم را با تشدید مبارزه در ویر و سازیم

همزبانی... بقیه‌ازصفحه ۴ میشوند و آنرا اتهام نادریب مینامند. اما دم خروس را چگونه میتوان ندید؟

یکی از نشریات که بزم روزیونیستهای نام واقعیت مبارزه چه میطلبد "انتشار یافته و بجزئیات میتوان آنرا در آستانه سازمان امنیت علیه کفدراسیون دانست، در پایان تحت عنوان باید کرد؟" چنین "وهمود" میدهد:

۱- مبارزه وسیع بین المللی برای جلب افکار عمومی در مورد قانون ۱۳۱۰ (معلوم نیست کفدراسیون را با قانون ۱۳۱۰ که مربوط به غیر قانونی کردن حزب کونیست و فعالیت کونیستی است چکار است و چرا باید کفدراسیون برای آزادی حزب کونیست و فعالیت کونیستی تلاش کند. آیا این کار با خصلت توده‌های کفدراسیون که روزیونیستهای مدام سنگ آنرا به سینه میکوبند مغایرت ندارد؟)

۲- مبارزه برای برسمیت شناختن کفدراسیون در چپا چوب قانون اساسی و حفظ موازین قانونی در شرایط کونیستی (آیا حفظ موازین قانونی باین معنی نیست که مثلا حاکم نظامی که برطبق "قانون" تأسیس شده و عمل میکند باید حفظ شود؟ یا سازمان امنیت که آنهم برطبق "موازین قانونی" بوجود آمده و کار میکند باید حفظ شود؟)

۳- ایجاد امیدواری و دلگرمی در توده‌های حقانیت مبارزات برحق آنها و طرح مسائل مطالباتی؟! و ضرورت تشکر در سازمانهای دانشجویی

۴- ایجاد مبارزات وسیع توده‌های و خواستاری حقوق دانشجویی (صنفي و سیاسی) در سفارتخانه‌ها و مراکز که نمایندگان دولت ایران حضور دارند. (یعنی توده‌های دانشجویان نمایندگان دولت خواهند که به آنها اجازه داده شود فعالیت صنفی و سیاسی داشته باشند)

۵- طرح پیشنهاد مذاکره با دولت ایران مبنی بر رد تهمت‌های وارده از طرف سازمان امنیت به کفدراسیون و خواستاری شرکت عناصر مترقی و دموکرات ایران و جهان در این نشست. (آیا این "چه باید کرد؟" بخودی خود مضحك نیست؟ اما بیشتر خنده آور است از این لحاظ که این نشریه تهمت‌های وارده از طرف سازمان امنیت را به کفدراسیون با شدت و دامنه بیشتری تأیید میکند و آنگاه از سازمان امنیت میخواهد که آنها را پس بگیرد)

۶- طرد شعارهای نادرست از کفدراسیون (کدام شعارها؟)

۷- واگذاری کار سازمانها بدست توده‌های جوان سازمان. (مثل اینکه افرادی که در سازمانهای دانشجویی فعالیت دارند در عدد سالخورده‌گان اند. نویسنده نشریه نیز ارائه میکوشد میان جوانان دانشجویی اختلاف بیندازد تا از آن بصورت روزیونیسیم استفاده کند.)

اینها است آن "چه باید کرد؟" که نویسنده نشریه "لنین وار" برخ خوانندگان جوان می کند. بی بیبی که در تمام این مواد هفتگانه اثری از مبارزه سیاسی نیست، اثری از مبارزه صنفی هم نیست. حداکثر اینکه کفدراسیون از طرف رژیم برسمیت شنا شود و سپس توده‌های دانشجویی در سازمانهای دانشجویی متشکل شوند و با "مبارزات وسیع توده‌های" خواستار حقوق دانشجویی صنفی و سیاسی گردند. البته صد البته چنانچه "شاهنشاه آریامهر" چنین حقوق را به آنها "اعطا" کند، آنگاه میتوانند به مبارزه صنفی و سیاسی بپردازند.

آیا بهتر از این میشود از مبارزه توده‌ها جلوگیری کرد؟

هدف روزیونیستهای از مبارزه با کفدراسیون در اول سوق دادن فعالیت آن در جهت مقاصد آنها است و در صورت عدم موفقیت در اینراه تلاش کفدراسیون (تلاش عبی که از چندی پیش بدان دست زده اند) مقاصد روزیونیسیم نیست یا نیز روشن است: ۱- مبارزه بخاطر آزادیهای مردم کراتیک باین معنی که آنها در ایران امکان فعالیت مللی پیدا کنند. شعار "تائیکنگی" آنها و ماده ۱ "چه باید کرد؟" فوق دال بر این امر است ۲- مبارزه بخاطر بسط و گسترش نفوذ همان جنبه سوسیال امپریالیسم شوروی در ایران.

جای بسی خوشحالی است که جوانان بیدار دل مادر خارج و مردم ایران در درون کشور به ماهیت کونی کسور شوروی و گاشنگان ایرانی آن پی برده‌اند و هرروز بیشتر زشتی و کراهت

دو نوع اسلحه

"این تئنگه بسیار مهم است که کما کونیستها و همه محتمل‌کنان به دو نوع اسلحه مسلح باشیم یکی اسلحه آتشین و دیگری پشته‌های مارکسیسم - لنینیسم. برای آنکه انقلابیون انقلاب کنند و آن را پایان بزرسانند، این دو نوع اسلحه برایمان ضروری است." (انورخوجه)

به نشریات توفان یاری برسائید

خوانندگان گرامی توفان، دوستان عزیز، حیات ماهنامه توفان و سایر نشریات ما بیاری معنوی و مادی اعضا و هواداران وابسته است. هرچه این یاری منظم‌تر و پرمهرتر باشد ما هم بهتر می‌توانیم کار کنیم. توفان که یگانه زبان مارکسیست - لنینیستی‌های ایران است و سایر نشریات ما که با بهترین مسافت ایدئولوژیک و سیاسی روز در ارتباط اند بهتر و بیشتر انتشار خواهند یافت همیشه در فکر کمک به سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان باشیم. هرکمی اگرچه کوچک باشد برای ما گرانبهاست. مجموع کمک‌های کوچک کمک بزرگی را تشکیل خواهد داد.

نشریات توفان بویژه در اثر گزافی اخیر هزینه چاپ و سنگینی مخارج پست که گاهی از بهای کتابها و رسالات ارسا نیز متجاوز میگردد سخت در مضیقه مالی است و اگر کمک جنسی رفقا و هواداران توفان فرا نرسد دچار وقفه خواهد شد. آژونمان ماهنامه توفان و بهای نشریات را مرتباً بپردازد تا به توفان اعانه بدهید. از دوستان صدیقی خود با مراعات پنهانکاری برای توفان آژونمان و اعانه جمع کنید. آژونمان و اعانه را میتوان به آدرس پستی ما که در هر شماره توفان قید میشود ارسال دارید.

آذر... بقیه‌ازصفحه ۴ سفت کردن بندهای اسارت خلق‌های ایران بودند این حقوق حقه، این خواسته‌های دموکراتیک را نمیتوانستند بپذیرند، چنانکه هنوز هم نوبت بپرد قیام خلق آذربایجان که بخاطر تحقق این حقوق و مطالبات صورت گرفت بدون شک جنبشی دموکراتیک و خلقی است. و با هیچ شعبده‌ای نمیتوان خصلت آنرا درگون ساخت.

قیام خلق آذربایجان در قلوب مردم سراسر کشور امید فراوانی برانگیخت، امید به آزادی ملی، آزادی از زیر سلطه طبقات ارتجاعی. همراه با قیام آذربایجان و کردستان میلیونها دهقان در سراسر کشور علیه اجحاف و ستمگری مالکین قنودال بپا خاسته بودند. طبقه کارگر ایران، متشکل و یکپارچه برای مبارزه آماجی داشت. ماسفانته حزب توده ایران در سطح عامل نهی لازم نبود تا بتواند این جنبش‌های انقلابی را علیه دشمن طبقاتی در دستر واحدی بپندازد. مضافاً به اینکه این حزب بر اثر تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان تأثیر خود را در بخش مهمی از کشور از دست داد و در واقع تضعیف گردید.

این عوامل موجب گردید که امید مردم بر نیاید. شاه و نیروهای ارتجاعی که از این جنبش عظیم همه گیر بوحشت افتاده بودند از ضعف عامل نهی استفاده کردند و چنانکه گفتیم کار سرکوب جنبش را از آذربایجان آغاز کردند، بدنبال آن جنبش‌های دهقانی را فرو نشانند و سرانجام کار حزب توده ایران را یکسره کردند.

شاه قیام آذربایجان را در خون غرق ساخت باین خیال که آرمانهای خلق را برای همیشه زوده است. اما شاه که همه چیز را با زور سرنیزه فیصل میبخشد چنین می پندارد که با قتل و کشتار میتوان خلقی را از حقوق خویش محروم ساخت. دنیای امروز، دنیای رستاخیز خلق‌ها است. امروز دیگر نیشود با زور اسلحه خلقی را در بند نگاه داشت. این منطق تاریخ است و آنرا باید با ضربات پتک در مغز متحجر شاه فرو کرد. خلق‌های ایران دست در دست یکدیگر میبندند به این منطق تاریخ تحقی خواهند بخشید.

چهره آنها را تشخیص میدهند. فرجام ضد انقلاب شکست و نابودی است بکوشش تائیکه کفدراسیون را علی‌رغم تلاش دشمنان آن در خور مقام بلندی که با مبارزات درخشان خود بدست آورده نگاه داریم و بر حیثیت و اعتبار آن بیفزاییم.

شماره... بقیه‌ازصفحه ۱ طرح ایجاد موانع نظامی برای جلوگیری از بسط افکار انقلابی را فراهم کنند و وزیر خارجه ایران در سفر به جده "در ملاقات خود با رهبران عربستان سعودی، توسعه عملیات جریگی را در مسقط و عمان و نیز مناسبات نزدیک یک با رژیم عدن را مورد بررسی قرار داد" (کیهان ۲۳ تیر ۱۳۴۹)، و همه این تلاش‌ها در اجرا ی نقشه امپریالیست‌ها صورت میگیرد که دیگر نمیتوانند بشیوه‌های سابق حکومت کنند و شیوه‌های استعمار نوین را می آزمایند. آنها میخواهند کاری را که تا دیروز با ارتش خویش انجام می دادند از این بیمه در مواقع عادی با ارتش دست نشانگان خویش انجام دهند. از یک سو با صحنه سازی مسخره کودتای عمان، پسوری را بر جای پدیری نشانند تا شمال تازه‌ای بپرند نشان داده باشند، برای اصلاحات درونین را بپیان بکینند تا در توده‌های انقلابی نقای بیفکنند، از جنبه آزادبیشخ ظفار برای شرکت در مقامات دولتی دعوت کردند تا برای برای انقلاب گسترده باشند، و چون هیچک از اینها مؤثر نیفتاد سخن گفتن با زبان تنگ ایران انگلستان را از سر گرفتند. از سوی دیگر بحرین را بنام استقلال، بیکاره و بی در دست در کام انحصارهای نفتی انداختند. از سوی دیگر امارات شیخ نشین را در اتحادیه‌های ارتجاعی بهم وصله زدند. و از سوی دیگر در صدد برآمدند که یکی از نوکران آزموه خود را بعنوان زاندارم خلیج و مباشر مستقیم خویش تقویت کنند، و برای این منظور محمد رضا شاه را برگزیدند. او که بیش از بیست سال در دشمنی با خلق آزماییش داده، خونین ترین رژیم خاورمیانه را میسرچراند، سی میلیون نفر مردم کشور ما را بدست استعمار و استعمار سپرده است، در آمدش از محل نفت برای خرید اسلحه و نگهداری ارتش بزرگ مزدور کافی است از ملک فیصل و شیخ نشینان خلیج برای این کار مناسب تر است. بویژه که سوسیال امپریالیست‌های شوروی نیز در پشت سر او ایستادها یکی از مظاهر تقویت محمد رضا شاه، ورود نماینده مخصوص دولت انگلستان (ویلیام لوس) به تهران و مذاکرات محرمانه او با دولت ایران بود که کار توافق بر سر جزائر سه گانه خلیج فارس و اشغال جزائر مذکور بدست ارتش ایران را

پایان رسانید. محمد رضا شاه فرصت تازه‌ای یافت که باردیگر زبان بگزاره گوش بگشاید و با در گرو بپفکند که گویا پاره‌ای از مام مبین را بوی باز گردانده است! باین مناسبت مجالس دعا و ثنا تشکیل دادند و مردم را بعنوان تظاهرات بزرگسازان امنیت به کوچ و خجایان کشانند. ولی کسی که هرگوشه ارتقا مبین ما را بیکی از غارتگران خارجی فروخته، ثروت‌های زیر زمین و محصول کار و کوشش خلق زحمتکش ما را در پای امپریالیست‌ها و سوسیال امپریالیست‌ها نثار میکند، کسی که تاز و پود کشور را بدست نمایندگان و رایزنان و جاسوسان امپریالیست‌ها داده است چگونه میتواند به لباس مبین پرست و باز ستاننده محقوق ملی ایران در آید و مضحکه نباشد؟ نخست وزیر ایران حتی در گزارش کوتاهی که به مجلس داد نتوانست منافع امپریالیست‌ها را مسکوت بگذارد و اظهار داشت که دولت شاهنشاهی ایران قرار داد نفتی را که قبلاً بین شارجه و یک شرکت نفتی "بستفنده" است از هم اکنون معتبر میسازد. اصولاً ایران برای معتبر شناختن همین گونه قرارداد‌های استعماری نظیر قرار داد با کسرسیم اجازه قدم گذاشتن بجزائر مذکور یافته است.

اشغال جزائر سه گانه خلیج فارس چیز دیگری نیست جز اجزای گوشه ای از نقشه‌ای که امپریالیست‌ها برای دوران پس از بازگشت قوتون انگلستان از این منطقه طرح کرده‌اند. اشغال این جزائر بمنظور تقویت مواضع ارتجاع در خلیج فارس، تضمین منافع امپریالیست‌ها، ایجاد قننه انگیزی‌های جدید بر علیه نهضت ملی‌های و دموکراتیک خلق‌های عرب و ایران، و تفرقه افکنی میان آنها صورت گرفته است. انتقال ببین باید باین توطئه با تحکم و دست خلیج‌های فارس، توسعه و همسنگی و همگیری انقلابی میان آنها و تندید مبارزات قهر آمیز ملی و دموکراتیک بر ضد ارتجاع ایرانی و عرب و امپریالیسم و سوسیال-امپریالیسم پاسخ گویند.

نیرومند باد برادری و همزیمی انقلابی خلق‌های ایران و همه خلق‌های خاورمیانه. افروخته باد آتش جنگ‌های انقلابی در خلیج فارس.

تجاوز... بقیه از صفحه ۱

پاکستان دستبرد بزند، از پاکستان شرقی دولتی مستقل و ارتجاعی بسازند که در مبارزه با خلق های انقلابی و بیوزبعلیه جمہوری تودہ های چین آلت دست آنها باشد. در چنین شرایطی یا باید در کنار دولت های آمریکا شوروی و هند قرار گرفت و به تجزیه پاکستان و تشکیل یک دولت فئودالی و ارتجاعی جدید که از هم اکنون گرایش و دوستی رهبران وی نسبت به آمریکا و هند و شوروی معلوم است، تن درداد و یا باید از تمامیت ارضی کشور پاکستان دفاع کرد. اعتقاد راسخ ما بر اینست که در این شرایط دفاع از تمامیت ارضی پاکستان وظیفه نیروهای ضد امپریالیستی است، مبارزه با امپریالیسم آمریکا، سوسیال امپریالیسم شوروی و ارتجاع توسعه طلب و تجاوز کار هند است. اینک حزب "عوامی" در انتخابات پاکستان اکثریت شکننده "آرا" را بدست آورده ظاهراً همه را بر آن میدارد که گویا خلق بنگال به جدا شدن از پاکستان رأی داده است و باید بدان احترام گذاشت. البته "آرا" مردم به حزب "جوامی" برای احراز اکثریت نمایندگان در پارلمان بخودی خود دال بر ابراز تمایل به جدا شدن از پاکستان نیست. باضافه نیروهای واقف انقلابی از آن جنبش های استقلال طلبانای دفاع میکنند که جنبه انقلابی بسیار مترقی داشته باشند. نیروهای انقلابی ارزیابی خود را از هر جنبش بر اساس طبقاتی انجام میدهند. باید دید چه طبقاتی در این جنبش قرار میگیرند، چه هدفی را دنبال میکنند، شعارهای آنها کدام است. هرگاه رهبری جنبش در دست طبقات انقلابی و ضد امپریالیستی باشد هدفها و شعارهای آنها در جهت منافع خلق، در جهت منافع انقلاب است از چنین جنبشی تمام نیروهای انقلابی جهان مدافع برخوردار خواهند خاست. اما چنانچه طبقات ارتجاعی و هوادار امپریالیسم در رأس جنبش قرار گیرند هدفها و شعارهای آنان ضد مصالح خلق و ضد انقلاب است چگونه میتوان چنین جنبشی را که از پشتیبانی امپریالیسم و ارتجاع جهانی برخوردار است و بدون شک جنبش پاکستان شرقی در زمره آنهاست مورد تأیید قرار داد و از آن پشتیبانی کرد؟ این تصور را باید بدور افکند که توده های مردم در باره ای موازنه و برای مدتی کوتاه هرگز بدنبال نیروهای ارتجاعی روان نمیشوند. گاهی عناصر و احزاب ارتجاعی با توسل به مذہب یا شعارهای عوامفریبانه دیگر توده های خلق را فریب میدهند و بدنبال مقاصد خویش می کشانند. چنین جنبش هایی در تاریخ معاصر بیسابقه نیست. وضع در پاکستان شرقی بر همین منوال است. حزب "عوامی" زیر رهبری شیخ حبیب الرحمن و افرادی نظیر او است که هر یک مالک زمینهای وسیع اند و هزاران دهقان را به شیوه قرون وسطایی استثمار میکنند. حبیب الرحمن خود مانند شاه از ثروتمندان بزرگ است. مطالبات حزب "عوامی": تشکیل دولت خاص پاکستان شرقی (بنگال)، تشکیل ارتش و پلیس برای این دولت، استقلال در سیاست خارجی، استفادہ کامل از مالیاتهای که از مردم گرفته میشود، استفادہ کامل از ارزهای که از تجارت خارجی بدست میآید... چنین است مطالبات عمده حزب عوامی که خرده بورژوازی "استقلال طلب" را نیز میتواند تا حدودی بدنبال خود بکشد، بیکار دیگر این مطالبات را از نظر بگذرانید تا ببینید عاری از هرگونه انقلابی یا حتی مترقی است، هیچ اثری از منافع خلق در آن مشهود نیست، فقط وسیله ایست در دست رهبران چنین دولتی برای آنکه بر ثروت خود بیفزایند، با ارتجاع و امپریالیسم بهتر به بند و بست بپذیرند. چنین دولتی بیقین مسیری ضد انقلابی خواهد داشت و آلت دست ارتجاع و امپریالیسم بوزامپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی و ارتجاع هند در مقابلہ با انقلاب قرار خواهد گرفت. آیا دفاع از چنین دولتی تقویت نیروهای سیاه، تقویت ارتجاع و امپریالیسم نیست؟ آیا حق با دولت چین توده ای نیست وقتی که در پیام خود به یحیی خان خاطر نشان میسازد: "آنچه در اینجا حائز اهمیت است اینست که میان توده های وسیع خلق و یک مشت کسانی که میخواهند در وحدت پاکستان خرابکاری کنند فرق گذاشت؟"

امپریالیسم آمریکا، سوسیال امپریالیسم شوروی، بورژوازی شدت ارتجاعی هند، اینها هستند آن نیروهای که از جدا شدن بنگال شرقی از پاکستان و از تجزیه پاکستان پشتیبانی میکنند و حتی بخاطر آن جنگ تجاوز کارانه ای توسل جستند.

مبارزه... بقیه از صفحه ۱

روزها بدرستی ارزیابی کنید. بنظر میسرود که رساله "ضرورت مبارزه مسلحانه و روش تئوری بقا" مبارزه مسلحانه در برخی از کشورهای آمریکای لاتین را نمونه گرفته است که در آنجا به نقش حزب طبقه کارگر و نقش دهقانان اهمیت لازم داده نشد، به "گزیلی شهری" اکتفا شد و نتیجه ای جز شکست بدست نیامد. رساله "ضرورت مبارزه مسلحانه" در باره دهقانان ساکت است و در باره کارگران چنین میگوید: "کارگران، حتی کارگران جوان، با همه ناراضی خویش از وضعی که در آن بسر میبرند، رفیق چندان بی آموزش های سیاسی نشان نمیدهند... ساعات محدود بیکاری و اندوخته های حقیر خود را صرف تفریحات مبتذل خرید میوزی می کنند، غالب آنها خصائص لوسون پیدا کرده اند. هنگام کار، اگر مجال گفتگو داشته باشند میکوشند تا با مکالمات مبتذل ساعات کار را کوتاه سازند. گروه کتاب خوان کارگران، مشتری منظرین و کیف ترین آثار ارتجاعی معاصر هستند" (ص ۱۱ ص ۱۰)

کارگر "ترجیح میدهد که برای ادامه زندگی بر روی سرباز، عنصری بیعلاقه بمسائل سیاسی باشد" (ص ۱۲)

بدون تردید این توصیف از طبقه کارگر ایران درست نیست، ناشی از توجه برخی از پدیدہ های سطحی است، نشانه تدبیر جریانات عمیق است. هیچگاه هیئت حاکمه ایران نتوانسته و نخواهد توانست "طبقه کارگر" را بصورت "لوسون پرلتاریا" تنزل دهد و باین طریق نقش تاریخی او را منقح گرداند. تصور اینکه طبقه کارگر بدرجه لوسون پرلتاریا تنزل کرده و این روشنفکران اند که روح کارگری را خواهند دید مدعای روشنفکرانی ای بیش نیست. همانطور که رساله نیز بدرستی یاد آور شده است شرایط زندگی طبقه کارگر ایران بسیار دشوار است و فشار پلیس و سازمان امنیت بر این طبقه بیش از هر طبقه دیگری است. معذک حتی دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد شاهد تظاهرات و اعتصابات متعدد و فداکارانه طبقه کارگری بود.

آیا پشتیبانی این نیروها کافی نیست برای آنکه ما را در ارزیابی خود نه تأمل وارد آورد؟ آیا کسانی که دانسته یا نادانسته از جدا شدن بنگال شرقی دفاع میکنند در واقع در کنار نیروهای ارتجاعی و ضد انقلابی قرار نمیگیرند؟

در این میان دولت شوروی بار دیگر چهره زنت و ضد انقلابی خود را نمایان ساخت. همین دولت شوروی که با تجاوز آشکار نظامی، خلق چکوسلوواکی را بزیر اسارت و استثمار خود در آورد، همین دولت که با نفوذ همه جانبه خود و بویژه نفوذ نظامی در ایران، از باز پس گرفتن سرزمینهای از دست رفته خود باز میدارد، همین دولت در اینجا عواخواه اصل "حق ملتبار" تعیین سرزشت "خوشت" میشود و آنرا وسیله اعمال سیاست ضد انقلابی خود می سازد. دفاع رژیونیستی شوروی از "استقلال و آزادی" بنگال شرقی، توسل آنها به اصل لنینی حق ملتبار فقط بخاطر بسط نفوذ خویش در جنوب شرقی آسیا، ایجاد دولت ارتجاعی و ضد انقلابی ۷۵ میلیونی در جنوب جمہوری توده ای چین و برهم زدن کشور پاکستان است که در سیاست خارجی مقاصد سوسیال امپریالیسم شوروی را بر نمیاورد. دولت شوروی در سیاست ضد انقلابی خود تا آن اندازه پیشرفت کمنایند وی در شورای امنیت سازمان ملل حتی به پیشنهاد آتش بس رای مخالف داد. شگفتا، این آقایان که در همه جا و همه حال از صلح سخن میگویند و پیوسته جنگ و تجاوز را محکوم میکنند اکنون نه تنها شوق تجاوز مسلحانه هند به پاکستان اند بلکه با آتش بس نیز مخالفت میوزند. دولت شوروی در ماههای اخیر سلا حهای بیشتری در اختیار هند گذارد، با هند پیمان دوستی و کمک منعقد ساخت، همه گونه توافق بر سر تجاوز به پاکستان شرقی با هند بعمل آورد، اینها همه همراه با روشن نمایی آن در شورای امنیت دال بر آنست که تجاوز هند به پاکستان به تشویق و پشتیبانی دولت شوروی صورت گرفته است و جای تعجب هم نیست زیرا تمام این اقدامات در چهارچوب سیاست ضد انقلابی شوروی در صحنه جهانی است.

خلق بنگال، شرقی و غربی، بدون شک مانند خلق های دیگر بخاطر آزادی ملی و اجتماعی بیا خواهد خاست و ایمن آزادی را از راه مبارزه قاطع و ظرف نمون خود علیه نیروهای ارتجاعی و استثمارگر داخلی و خارجی بدست خواهد آورد. این راه، یگانه راه آزادی واقعی خلق بنگال است.

است. هنوز خون کارگران کارخانه های پارچه بافی کسنگ نخشکیده و گواہ پیکارجویی طبقه کارگر ماست. البته تا امروز این طبقه با تمام قوا وارد میدان نشده و با جریان مارکسیستی لنینیستی پیوند نیافته است ولی از اینجا نمیتوان به نتایجی که در رساله گرفته شده است رسید.

رساله نیز محقق است که بالاخره طبقه کارگر در دنبال اقدامات تیز آمیز روشن فکران - وارد عمل خواهد شد ولی اعمالی که رساله از کارگران انتظار دارد از زمره اقدامات توده های و رهبری شده نیست بلکه از نوع همان اعمال روشنفکران منفرد است. در رساله مذکور درباره ابتکارات کارگران چنین گفته شده است: "بویارها پراز شعارهای تند علیه وضع موجود میشوند. خرابکاریهای کوچک در مکان ها، موسسات، یا هر آنچه متعلق به دشمن - بورژوازی بوروکراتیک و کپرادری و بطولگی دولتمندان است دامنه ابتکارات را وسعت میدهد... کارگران جوان زیرکانه، بی آنکه در پائی از خرابکاریهای خود بر جای بگذارند در امر تولید اخلال میکنند، ماشین ها را از کار می اندازند، در کار خود عیبی میکنند و یا حتی بزار کار را میدزدند" (صفحات ۱۹ و ۲۰).

البته اینگونه عملیات در صورتیکه از طرف حزب سیاسی رهبری شود و در زمینه فعالیت سیاسی تودهای صورت گیرد مورد تأیید ماست و فقط رژیونیست ها هستند که در هر شرایطی توسل بآنها را ناروا میدانند ولی در طرح فوق چنانکه دیده میشود عملیات مذکور مبتنی بر برنامه و تاکتیک حزب سیاسی نیست، اقدامات منفرد "قهرمانانه" است که جانشین عملیات توده ای میگردد.

باین طریق در رساله "ضرورت مبارزه مسلحانه" نیاز زندگی امروز طبقه کارگر ایران بدرستی ارزیابی شده و نه از مبارزه فردی آن.

هیچکس فکر نیست که در شرایط کنونی ایران نزدیک شدن به طبقه کارگر و سایر زحمتکشان بسیار دشوار است و رساله بدرستی میگوید که "پروسه ای که برای تربیت یک کارگر و تبدیل او بیک عنصر انقلابی منضباطی میشود پیچیده، مشکل و طولانی است" (ص ۱۱) ولی از اینجا نمیتوان لزوم این کار را منقح دانست و خود را بجای طبقه کارگر نشانید. شرکت مستقیم توده ها در مبارزه، برای انقلاب ایران دارای اهمیتی حیاتی است. هر قدر اسی که در نزد توده ها نامفهوم بماند و شرکت دادن آنها در مبارزه پاری نرسانند اقدام بیهوده ای است. برعکس، هر قدر اسی که با تأیید توده ها و با شرکت آنها انجام گیرد قدمی در راه پیشرفت انقلاب است.

برای آنکه آرمان های مقدس خلق ایران تحقق یابد و خوبی که فدائیان نظیر امیرریز پریان و یارانش بخت اند بی ثمر نماند باید شور و شوق انقلابی را با برنامه و سیاست و تاکتیک صحیح در آمیخت، باید مبارزه مسلحانه را براه درست انداخت، و این کار در راه حزب مارکسیستی لنینیستی طبقه کارگر ایران میسر نخواهد شد.

یک دیزیر علوم برای ۸۰۰ نفر!

در شهر کرمانشاه در برابر ۴ هزار دانش آموز بیزستانی فقط ۳۰ دیرعلوم پایه وجود دارد. معنای این جمله اینست که برای ۸۰۰ دانش آموز شهر کرمانشاه فقط یک دیر علوم پایه اختصاص داده شده است. آنچه مشکل بزرگتر از این و چه زمانی گویاتراز این ارقام! در شرایط فعلی، کمبود دیر علوم بزرگ وزارت آموزش و پرورش است که اگر اینها هم بیزدیریم که کرمانشاه از جمله شهرستان های درجه یک این دریا است، بسادگی میتوانیم مجسم کنیم که شهرستان های درجه دو و سه ایران در چه موقعیتی قرار دارند.

(کیهان ۲۴ شهریور ۱۳۵۰)

عنوان مکاتبات
X GIOVANNA GRONDA
24030 VILLA D'ADDA/ITALY

حساب بانکی
X GIOVANNA GRONDA
CONTO 12470/11
CREDITO ITALIANO AGENZIA 16
MILANO/ITALY

پیروز باد جنگ توده ای خلق فلسطین

آذر خونین

بیست و پنج سال پیش، در روزهای آذرماه، در خطه آذربایجان، در عهد انقلاب مشروطیت ایران، انقلابی کسه میبایست مردم مین مارا از بالای سلطنت رهایی بخشد، در سرزمین آزاد مردانی مانند ستارخان، خانیانی، پسیان، بارانی، بفرمان شاه جنایتکار گشتار خونینی براه افتاد که تاریخ آنرا هرگز از یاد نخواهد برد. گشتار آذرماه ۱۳۲۵ بمخطه آذربایجان محدود نماند. سرزمین کردستان و وهرران محبب خلق کرد را نیز در بر گرفت، ارتش شاه که جز کشتن و گولوباران کردن مردم بی سلاح کشور ماطیفقهای برای خود نمی شناسند، ارتشی که در آزمایش شهر یور ۱۳۲۰ از همان نخستین لحظه اسلحه خود را بر زمین انداخت و فرار را برقرار و جفک ترجیح داد، در برابر هم میهنان بی سلاح و بی پناه آذربایجانی و کرد سیمی ارتش فاتح بخود گرفت که گویا در جنگ با دشمن نیرومندی پیروز شده است، در حالی که آذربایجان در برابر ورود ارتش بقاوتی از خود نشان نداد و هر آینه خلق های آذربایجان و کردستان به مقاومت بر میخواستند ارتش شاهنشاهی را ختی یارای آنهم نبود که پا از "دارالخلافت تهران" بیرون گذارد.

فرماندهان وحشی و خونخوار ارتش الحق طینت حیوانی خود را نشان دادند، زدند و کشتند و سوختند، برای آنکه ورود ارتش شاه را به تبریز خیر مقدم گویند چند تن از فدائیان غور را در پای اسب فرمانده ارتش افزای مانند گوسریر پندند. چه سا افرادی را که در برابر دیدگان اشکبار زنان و کودکان سزاتن جدا کردند، چه سا افرادی را که شمع آجین کرده سوختند. چه بسا زنان و دخترانی را که در برابر پدران و شوهران هتک ناموس کردند و سپس کشتند. خوی حیوانی شاه را ببینید که همه ساله روز ۲۴ آذر را که روز سوگ مردم مین ما است بمشابه روز پیروزی جشن میگردد. از ارتش که گویا "فاتح خیر" است سان می بیند، یاد در گلو میندازد که گویا آذربایجان را به "سام مین" باز گردانیده است.

شاه برای کمکاری که در آذربایجان براه انداخت بارها این ادعای دروغ را عنوان کرده که خلق آذربایجان گویا در اندیشه آن بود که "سمر ایران" را جدا کند. این ادعا کاملاً برخلاف حقیقت، برخلاف واقیقات تاریخ گذشته کشور ما است. خلق آذربایجان قریباً است که ما خلق های دیگر ایران سزوش و تاریخ مشترک ارد و همیای خلق های دیگر ایران بیکانگان سهامج را از کشور رانده و در اینراه همراسانا خلق های ایران از ایثار خون خود دریغ نکرده است خلق آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران سهم بسزائی داشت، هم او بود که در زیر فرماندهی آزاد مرد بزرگ ستارخان علیه استبداد صغیر بیا خاست و با تحمل سختی ها و مصائب فراوان، با پایداری و مردانگی در سربدم مردم سراسر کشور را به مقاومت برانگیزه، محمد علی شاه را بفرار از کشور مجبور ساخت، خلق آذربایجان به پیشوائی حیابانی صدای خود را علیه قرار داد وثوق الدوله بلند کرد...

واقیعت اینست که خلق آذربایجان مانند خلق های دیگری از کشور ما گرفتار ستم ملی است، زبان و فرهنگش در بند است، از حق تعیین سزوش خویش محروم است. قیام خلق آذربایجان در ۲۶ سان قبن بمنظر آن بود که دولت مرکزی ایران حقوق حقه او را محترم شمارد. وی را در اداره امور خویش مختار سازد، زبان مادری وی را برسمیت بشناسد. دموکراسی را در سراسر کشور کسرش دهد. برای بهبود وضع زندگی زحمتکشان تدابیری اتخاذ کند. دست عمل فاسد و زور گور از سر هم میهنان ما کوتاه کند... اینها حیواستمیاتی است کاملاً بجا و دموکراتیک که نمیتوان از قبول آنها سرازرد. اما شاه و دولت مرکزی کوش بفرمان امیرالیسم، که از همان بختو جنگ درین برانداختن هرگونه آزادی و بقیه در صفحه ۲

چین و دو قطب ارتجاع جهانی

و سوسیال امپریالیست های شوروی عبارت است از برانداختن سوسیالیسم، خفه کردن انقلاب و استقرار سلطه خویش در سرتیجهای جهان. لیه نیز این اتحاد متوجه جمهوری توده های چین است که مانع عمده تحقق نقشه های ضد انقلابی آنان است. آمریکا و شوروی در این آرزوی محال که چین را محاصره کنند و منفرد سازند و سپس انقلاب را خاموش گردانند و جمهوری توده های چین را از میان بردارند از تمام امکانات خود استفاده میکنند. کلیه فعالیت های عمده آنها در زمینه مناسبات بین المللی، خواه در اروپا و آسیا، خواه در افریقا و اقیانوسیه، تابع این استراتژی ضد انقلابی مشترک آنهاست.

از گزارش رفیق انور شوچه به ششمین کنگره

حزب کار البانی

"نقش جمهوری توده های چین، این دو نیرومند انقلاب و سوسیالیسم، در رشد و تقویت نهضت انقلابی در سراسر جهان دارای اهمیت خاصی است. پیروزی انقلاب کبیر فرهنگی برلترائی که بوسیله مارکسیست لنینیست کبیر رفیق مائوتسه دون برپا گردید و رهبری شد برای مجموعه نهضت انقلابی جهان بمشابه پیروزی و منبع الهام چشمگیر می آید. امپریالیست ها و رژیونیست ها که گوشیدند تا انقلاب چین را با دست عمال خویش خفه کنند تا ناکام شدند. چینی مائوتسه دون همچنان سرخ است و اینک که از انقلاب فرهنگی بیرون می آید صد بار نیرومندتر، دشمن پابرجای امپریالیسم و رژیونیسم، دوست بزرگ، خلقها و پشتیبان توانای مبارزه آنها است."

"هدف استراتژیک آنها (امپریالیست های آمریکایی

همزبانی با سازمان اهمیت علمیه کنفدراسیون

این آقایان برای اثبات ادعاهای باطل خود در واقع بمنظور پرورنده سازی برای کنفدراسیون از در اینجا و آنجا جملاتی غیر موفقیت آمیزی را بیرون می کنند و آنها را بعنوان سنناراهه میدهند. البته این حقیقت را نمیتوان انکار کرد که گذشته و حتی در زمانیکه رژیونیست ها گرداننده آن بودند، در دوران کنفدراسیون تمایلات ناسالی برز کرده است. در نشریات کنفدراسیون اینجا و آنجا کلمات و عبارات ناسالی دیده میشود ولی این اشتباهات که هیچ تلمیحی آنها در جهان برآشوب گزینی نمیتواند از آنها برگرار بماند، مبین خط مشی کنفدراسیون نبوده و نیست.

خط مشی کنفدراسیون علاوه بر دفاع از منافع صنف دانشجویان و جوانان، مبارزه با امپریالیسم، افتخار جنایات و خیانت های شاه و دولت ایران و پشتیبانی از مبارزات محقر مردم ایران علیه رژیم بیدارگری کونی است. کجای این خط مشی بخد و تر و ناصواب است؟ کجای این خط مشی با روح قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر نمیخواند؟ چه موقع کنفدراسیون این خط مشی را با خط مشی دیگری جانشین کرده است؟ رژیونیست ها که مدام بیجا و بیبهره پای قانون اساسی را بمیان می کشند کدام قانون اساسی را در نظر دارند؟ آیا متغیر آنها آن قانون اساسی است که سلطنت را در سلسله طاجاریه موروثی میداند؟ آیا آن قانون اساسی است که زنان را در عداد دیوانگان از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم میدارد؟ آیا آن قانون اساسی است که تصویب قوانین را منوط به رای پنج تن مجتهد جامع الشرایط میکند؟ آن قانون اساسی است که نشود تدوین آن به ارتجاع اجاز میدهد که حتی از مواد مترقی و دموکراتیک آن علیه نیروهای مترقی و دموکراتیک استفاده نماید؟ این قانون اساسی بدینا استی بر اثر دستبرد هایی که بدان زده شده، بر اثر اضافات و تغییر که در آن وارد گردیده محو و نابود شده است. فقط تکیه پارسی ای از آن باقی مانده که با انواع و اقسام قوانین ارتجاعی و ضد خلقی "تکمل" گردیده است. باین وصف چه جای اینتیمه، تکیه و پرکاری در باره قانون اساسی است.

اساساً صحبت بر سر قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر نیست. خوب رژیونیست ها سانشنا است که تناقض آشکار افعال و اقوال شاه و دولت ایران را با قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر، با لحنی در حور حزب اقلیت "مردم" و شاید ملا بتر سندرک بشنود ولی با این تجربه قانون "نه تنها شاه و مقامات دولتی و امنیتی را "خلف سلاح" نکرده اند بلکه روز بروز برکنشایی و فاحش آنها افزوده شده است. این حقایق البته از نظر آنها پوشیده نیست، ولی آنها پیوسته قانون اساسی را علم میکنند برای آنکه کنفدراسیون را از خط مشی خوش محرف سازند و در کار مبارزه صنفی که حتی آنها چنانکه مبارزات دانشجویان مبارز دانشگاههای ایران نشان میدهد برای رژیم فاسق قبول میدهند محدود سازند.

این دشمنان "مارکسیست" رژیم ایران، از ایمن ایستاد که آنها نخواهند سازمانهای دانشجویی را مبارزات صرفاً صنفی محدود سازند برآشوبه بقیه در صفحه ۲

انسان وقتی نوشته های رژیونیست ها را درباره کفدراسیون میخواند بی اختیار ادعای نامردمانه در استان نظامی می افند. سهل است این نوشته ها از ادعای نامردمانه در استان نظامی و ادعای سازمان امنیت گامی هم فراتر است. این سخن بیبج روی میبانه نیست، عین واقعیت است. به بنیم این دستیار رژیم از کنفدراسیون چگونه سازمانی میسازند.

در نظر آنها کنفدراسیون دانشجویی را گروه چپ رو و چپ نما، بجای حزب و سازمان سیاسی گرفته اند و آنرا از راه صحیح و شر بخش مبارزه منحرف کرده اند، "این گروه ها ... عملاً مشی سیاسی گروهها و سازمانهای سیاسی معینی را به کنفدراسیون تحمیل کرده اند" "این گروهها کنفدراسیون را علاوه بیا نگر تمام مطالبات سیاسی و اجتماعی همه مردم ایران دانسته و هدفها و شمارهای سیاسی و اجتماعی وسیعی (کدام؟) را که فقط یک حزب سیاسی میتواند مطرح سازد در برابر کنفدراسیون قرار داده اند". (صاف پوست کند یعنی کنفدراسیون را بحزب تبدیل ساخته اند.) "راه ها و اشکال مبارزات احزاب و سازمانهای صوفی سیاسی را به کنفدراسیون دانشجویی ... تحمیل کرده اند"، به پیروی "از ایدئولوژی خرد برد پیروزی انقلابی سالیان و تا کنیک مبارزه آنها نشیوه های افراطی و ماجراجویانه و چپ روانه مبارزه را در سازمان دانشجو رواج داده اند"، "برای بگریسی نشانیدن نظریات خرد بردیهای غیر اصولی و غیر دموکراتیک را در داخل کنفدراسیون جاری ساخته اند". (ماهنامه مردم، مهر ۱۳۵۰)

نوسندگان ماهنامه مردم در نشریات خود کار دروغ و پرورنده سازی را بجائی رسانیدند که سیاه بروی سفید نوشتند "عضو کنفدراسیون اول باید طرفدار یکی از سازمان های سیاسی موجود باشد تا بعد نتواند به عضویت کنفدراسیون در آید"

چنین است اتهاماتی که رژیونیست ها به کنفدراسیون می بندند. اکنون اعلامیه در استان را در اثر بر اعلام غیر قانونی بودن کنفدراسیون یکبار دیگر از نظر بگردانید آنگاه خواهید دید که در استان نظامی جر این نمیکرد و کمتر از این میگردد. در اینجا است که نویسنده ماهنامه مردم با در استان نظامی ارتش در مامت و محتوای کنفدراسیون در توافق کامل می افند. ند تنها در توافق می افند بلکه در استان نظامی و سازمان امنیت امکان میدهد که ادعاهای خود را با قوت بیشتری مطرح نمایند بجزیه که رژیونیست ها سازمانهای سیاسی موجود در کنفدراسیون را سازمانهای ماجراجو میدانند. در سببی است یک جنبش تصویری از کنفدراسیون - تصویری غلط و مغرضانه حداطر تضعیف و برجیدن آن. وسببه دادن بدست دولتهای اروپائی است که با استناد بان نوشته های "دوستانه" قضا کنفدراسیون را در همد جا مسموم سازند، ریختن آب آسباب رریم است، رژیینی که در حال حاضر کنفدراسیون نقش مهمی در افتخار جنایات آن بازی میکند.

عجب آئینبر بد ماهنامه مردم نام این روش نکرده را "انتقادات دوستانه" هم نمیکرد. اگر انتقاد دوستانه این است آنگاه باید چراغ برداشت و بد سراغ فرسوی ها رفت !!

گرامی باد یاد تیر باران شدگان و همه شهیدان!